

روزگار یک داوطلب

زنجیر تو بر شاه‌ه‌هایمان

*شارمین میمندینژاد\**

● آیم من بر مظلومیت تو می‌گیرم یک دود این اسپندهای ریخته بر آتش، چشمانم را می‌سوزاند؟ باید امشب خون‌بهایی تو را با کمک مردمم جمع کنم و پیشکش اولیای دمت گردانم. سال ۱۳۸۶ است. از دود منقل‌ها، به آن زیرزمین تنگ و گود می‌روم که به‌اصطلاح کارگاه کار کودکان است. سه حوضچه به شکل تنور چنبره‌زده بر منبعی از گرما. قرار است ذوب‌کننده آت‌وآشغال‌ها و زائدات شهرمان باشد تا سر آخر از این حوض‌ها مواد پنبُل و کم‌قیمتی به وجود بیاید. آن روز که برای گرفتن حق تو که در ردیف اول نشسته‌ای، به آن دخمه هولناک رفته بودم، از این همه دود و آتش و گرما، انگار وارد دوزخی شدم؛ دوزخی که با لَب‌لُبه عبث پَنک‌های فرسوده، اندکی یادار شده بود.

چند کودک افغان و ایرانی صورت‌سوخته، بر سر آن حوضچه‌ها با پارویی سطل و مشماهای بازیافتی را در حوض هم می‌زدند. با هر چرخش پارو، پلاستیک‌ها در هم چروک خورده، میچاله و آب می‌شدند. بوی مشمژکننده زباله به همراه مواد شیمیایی به‌شدت تو را می‌آزرد. گناه این کودکان چیست جز تاب‌نیاروند فقر به همت کار معصومانه‌شان در آن جهنم؟ می‌گفتند گناهکاری؛ پسر صاحبکار کارگاه را به ضربه پارویی کشته‌ای. من آن پسر مقتول درشت‌اندام صاحبکار را می‌بینم که به هر زیرگیری‌ای می‌توانست بر دوش تحیف این کودکان غریب و بی‌کس نبینشد و صورت‌های خیس از عرقشان را لِهیده خمیری چسبیده بر سنگ‌پوش کف آن تنور دخمه کند و شرش را بر جان آنان بریزد.

چه همه‌مه و غوغا و هیاهویی است. به‌مختصر قوری چای قهقرائنی‌ای می‌توان ارادت خود را به رخ کشید. صداها یادآور صدای دستبند و پابند غل‌وزنجیر پاهای توست که از ردیف اول به آن راهروی تنگ و طولانی قدم می‌گذاشتی. همان‌جا بود که هر بار فریاد می‌زدی: من او را نکشتم چون می‌خواستم به من تجاوز کند. تو در آن دالان تنگ، فریاد شدی و من در اینجا برای جمع‌آوری پول خونت، فریاد می‌شوم که:

گناه او چیست که پدر از دست داده و ما او را به دست نیاورده‌ایم؛ فقیر و گرسنه شده است و ظرف غذایی از ما به او نرسیده؛ بهشت کودکی‌اش به دوزخ کارگاه زیرزمینی دوخته شده و چشم مسئولیت و مسئولانمان یکپرش نشده؛ یاری خواسته، یاری‌اش نکرده‌ایم و اینک همه او را قاتل می‌خوانیم و متهم ردیف اول. کدامان در کدام ردیف زندگی این کودک قرار داشته است که او را هرمدیف زندان، قاتلان و اراذل می‌کنیم؟ به لحظه‌ای در آن دالان تنگ می‌ماندی به امید آنکه قدمی برنداری تا صدای زنجیرهای اسارت، گوش‌ت را نیازارد و به آنی، آزادی را در مخیله سکوتت بیآوری و من به آنی در آن سکوت، از زنجیرهای فروافتاده، امیدی گرفتم که شاید کمک و حرکتی نه برای دیروز تو و امثال تو، بلکه برای امروز مرگ و قصاصت، اتفاق افتد و کسی به پول خرده‌ای من را در خون‌بهایی تو یاری کند؛ اما عبث بود این پندارم. زنجیرها دوباره بر هوا شدند. تو با زنجیرهای پایت به راهت ادامه بده... سکوت بشکن که این سکوت بی‌فایده است.

❖مؤسس جمعیت امام علی

**شهرزاد همتی**: در بلوار پیام نور ایلام، داخل خوابگاه بهزیستی هستیم. با اعتماد به نفس است و هیبتش سلامت به نظر می‌رسد. روی مبل خوابگاه نشسته و یک کلمه در میان شوخی می‌کند. متولد سال ۱۳۶۷ است و لیسانس حسابداری دارد. اگر همه چیز خوب پیش برود، تا پایان امسال ازدواج می‌کند. قرار می‌شود ضبط را روشن کنیم و او حرف بزند. چشم‌هایش را می‌بندد و شروع می‌کند: «من از زمانی که متولد شدم تا همین چهار سال پیش اسمم معصومه بود. متولد ۶۷. زاده یکی از روستاهای کوچک توابع دهلران. از روستایی حرف می‌زنم که هنوز که هنوز است، از ابتدایی‌ترین امکانات محروم است، مثلا ما هنوز در روستایمان دندان‌پزشک نداریم... نمی‌دانم شاید داشتن دندان‌پزشک در یک روستا خنده‌دار باشد اما آدم‌های زیادی را می‌شناسم که به‌خاطر همین نبودن دندان‌پزشک، حتی یک دندان هم ندارند... از همان اوایل می‌دانستم متفاوتم... یعنی عروسک دستم نمی‌گرفتم، دلم می‌خواست فوتبال بازی کنم، لباس‌های پسرانه بپوشم... همه اینها را به هیکل زمختم هم اضافه کن...».

از او سؤال می‌کنیم که خانواده‌اش متوجه این تفاوت‌ها نمی‌شدند؟ او همان‌طور که با لیوان چایش بازی می‌کند، می‌گوید: «چرا... ولی می‌گفتند بزرگ می‌شوم و خوب می‌شود. مثلا نش‌نکردن سینه‌هایم را هم به همین دلیل می‌دانستند که بزرگ‌تر می‌شوم و خوب می‌شوم... ولی ماجرا اینجاست که اگر همان موقع از من آزمایش می‌گرفتند، حالا شاید زندگی‌ام شکل دیگری بود... آن زمان فکر می‌کردند مشکلی جزئی است و ازدواج هم فامیلی بوده... هی با هم حرف می‌زدند و می‌گفتند بزرگ می‌شود و خوب می‌شود... اما من می‌دانستم یک جای کار ایراد دارد...»

کتش را از تنش درمی‌آورد و می‌خندد و می‌گوید: «تا آخر دبیرستان و پیش‌دانشگاهی و مدرسه با دخترها بودم. از همان کلاس دوم ابتدایی ورزش می‌کردم تا اینکه به دانشگاه آمدم. حالا دیگر وارد تیم فوتبال دختران استان شده بودم... خودم هم می‌دانستم که مشکل دارم. یعنی می‌دانستم آن چیزی که هستم، نیستم. همیشه دوست داشتم لباس پسرانه بپوشم، از همه بیشتر زور داشتم. می‌ترسیدم با دوستان صمیمی‌ام از دردم بگویم... وقتی دانشگاه آمدم و چشم و گوشم باز شد و فهمیدم جریانات از چه قرار است... همکلاسی‌های دانشگاه در خوابگاه دختران از من می‌پرسیدند چرا سینه نداری، چرا بدنت اینقدر مو دارد، چرا صدایت اینقدر کلفت است و من می‌گفتم چیزی نیست... خوب می‌شود...».

از او سؤال می‌کنیم که آیا مثل تمام دختران، دوران بلوغ مشخصی داشت؟ اندام‌های جنسی دخترانه داشت یا نه، می‌گوید: «اندام‌های جنسی زنانه نداشتم، چیزی داشتم که مبهم بود... سهم من از اندام جنسی تنها یک خفره بود که دفع ادرار را انجام می‌داد. آن موقع نمی‌دانستم «هرمافروdit» هستم. یادم می‌آید در خوابگاه می‌نشستم پای تلوزیون یک مرتبه متوجه می‌شدم که ۱۰ نفر از پشت تماشایم می‌کنند. باریشان سؤال بود که من چرا سینه ندارم، موهای سرم کوتاه است، استخوان‌بندی مردانه دارم و وقتی می‌پرسیدند، می‌گفتم چیزی نیست، مشکل مادرزادی است و به مرور خوب می‌شود.» چند سال بعد از بازی معصوم در تیم فوتبال ایلام، فدراسیون فوتبال بخش‌نامه‌ای صادر می‌کند که به موجب آن کسانی که مشکل جنسی دارند، حق نداشتند در تیم دختران بازی کنند. در تیم فوتبالتشان کم این مشکل را نداشتند، حداقل ۱۲ نفر از

دختران مثل معصوم بودند. معصوم می‌گوید: «توی دهلران این ماجرا بیداد می‌کند، چیزهایی هست که نمی‌دانید، کاش می‌شد بیایید و ببینید...».

ما سؤال می‌کنیم که از کجا فهمیدند تو مشکل داری؟ می‌گوید: «کاملا معلوم بود، کسانی که سینه نداشتند، معلوم بود، قدرت بدنی بالایی داشتند و در مطان اتهام بودند. حداقل ۱۲، ۱۰ نفر بودیم که قدرت بدنی‌مان صد برابر یک دختر بود.»

می‌خندیم و جواب می‌دهیم البته که دخترا ششیرن... او هم می‌گوید: اون که بله... بالاخره من بین دختران بودم و این را به‌خوبی می‌دانم... داشتم می‌گفتم... تقریبا ۱۸ سالم بود که بخش‌نامه آمد باید تأییدیه جنسی بگیریم، رفتیم برای گرفتن تأییدیه جنسی و ما را در ایلام پیش پزشک معتمدی فرستادند. با آزمایش‌ها و سونوگرافی مشخص کردند که من دختر نیستم... من گفتم یعنی چه؟

۱۸ سال است نامم معصوم است، دانشگاه با کارت شناسایی دخترانه می‌روم... این چه حرفی است؟ آنها گفتند: تو اندام تناسلی پسرانه داری که البته داخلی است و به‌خاطر ازدواج فامیلی‌کی داشتید، دستگاه تناسلی‌ات باید به‌وسیله عمل جراحی بیرون بیاید. گفتند هیچ‌وقت سینه‌ات رشد نمی‌کند، عادت ماهانه نداری... مادر نمی‌شوی، یعنی اصلا رحم و تخمدانی وجود ندارد... آن زمان بود که آزمایش کاریو تایپ دادم. آزمایشی که مشخص می‌کند تو مذکر یا مؤنثی. مذکر xy است و مؤنث xx یعنی آدم‌هایی که جنسیتشان کامل است، کسانی که مشکل جنسی دارند، جوابشان xxy یا xxx است. اما پاسخ آزمایش کاریو تایپ من مشخص بود. من یک پسر کامل بودم...».

دوباره کتش را روی پایش می‌گذارد، مرد جوان موهایش را بالای سرش می‌برد و می‌گوید: «به من گفتند دوست داری پسر باشی؟ و من گفتم باید فکر کنم. به ایلام که برگشتم، گفتند دیگر حق نداری در فوتبال زنان بازی کنی؛ مگر اینکه بروی عمل کنی و سینه و پروتز بگذاری و لیزر موهای صورت بکنی تا بتوانی در تیم دخترا بازی کنی. من قبول نکردم... با اینکه سنم کم بود اما صبر کردم؛ چون دیده بودم هم‌بازی‌هایم که عمل کردند و جنسیتشان را تغییر دادند، افسردگی‌حاد گرفتند و خودکشی

داستان زندگی سیاوش، فوتبالیست هرمافروdit ایلامی

## از معصومه تا سیاوش



کردند، می‌دانی؟ خیلی پشیمان شده بودند. برای من تصمیم‌گرفتن سخت بود. برای همین به خودم وقت دادم؛ گفتم نه خودم را اخسه می‌کنم و نه عمل، به خودم فرصت دادم که فکر کنم، یکی، دو سال طول کشید که من فکر کنم. با چند دکتر صحبت کردم و گفتم بعد از درآوردن اندام‌های تناسلی‌ام می‌توانم پدر شوم، ازدواج کنم، وقتی این حرف‌ها را شنیدیم و ماجرا برایم مسجل شد، تصمیمم را گرفتم که از قالب معصومه بیرون بیایم... می‌دانی؟ به خیلی چیزها فکر می‌کردم...؛ به اینکه از اولش به‌خاطر این تفاوت‌ها چقدر اذیت می‌شدم، من سرپرست خوابگاه بودم، چون زور داشتم. برابمان نگهبان نمی‌گرفتند و می‌گفتند این خودش مردی است و خوابگاه نیازی به نگهبان ندارد. یادم می‌آید یک‌بار یک پسر در خیابان متلک گفت، ضربه‌ای به او زدم که دماغش شکست، کلانتری که رفتیم به من می‌گفتند تو چه جانوری هستی؟ سخت بود دیگر؟ اینکه از دختران انتظار ظرافت داشته باشند و من به قول خودشان حیوان خشمگینی باشم...».

**چند سال بعد از بازی معصوم در تیم فوتبال ایلام، فدراسیون فوتبال بخش‌نامه‌ای صادر می‌کند که به موجب آن کسانی که مشکل جنسی دارند، حق نداشتند در تیم دختران بازی کنند. در تیم فوتبالتشان کم این مشکل را نداشتند، حداقل ۱۲ نفر از دختران مثل معصوم بودند. معصوم می‌گوید: توی دهلران این ماجرا بیداد می‌کند، چیزهایی هست که نمی‌دانید، کاش می‌شد بیایید و ببینید...».**

را چه بدهیم... می‌دانی؟ من سه خواهر دیگر هم داشتم... آنها هم مشکل تو را داشتند؟ این را من می‌پرسم و بعد از ۳۰ ثانیه سکوت می‌گوید: «درباره آنها حرف نزنم... خلاصه به‌زور آنها را از روستا به ایلام بردم... آقای شهبازی، رئیس معاونت اورژانس اجتماعی بود و به آنها گفت این فرد یک پسر است و شما زمین و آسمان را هم به هم بدوزید، باز معصوم یک پسر است، ولی آنها قبول نکردند و گفتند حتی اگر پسر است با همان لباس دخترانه‌تا آخر عمر عنام، به ایلام که برگشتم، گفتند دیگر حق نداری در فوتبال زنان بازی کنی؛ مگر اینکه بروی عمل کنی و سینه و پروتز بگذاری و لیزر موهای صورت بکنی تا بتوانی در تیم دخترا بازی کنی. من قبول نکردم... با اینکه سنم کم بود اما صبر کردم؛ چون دیده بودم هم‌بازی‌هایم که عمل کردند و جنسیتشان را تغییر دادند، افسردگی‌حاد گرفتند و خودکشی

می‌کردم. برای ادامه زندگی به خوابگاه رفتم، اما سخت بود... بعد از یک مدت می‌دیدم شرایط زندگی در کنار دخترها را دیگر ندارم. تصمیم گرفتم و با بدبختی برای خودم یک جایی را اجاره کردم؛ یک زیرزمین گرفتم و شروع به زندگی انفرادی کردم و بعد هم درخواست کارت ملی و شناسنامه جدید دادم و بعد از ارجاع به پزشکی قانونی درخواستم پذیرفته شد و از آن روز اسمم شد سیاوش.».

سیاوش حالا مرد جوانی است، هرچند به قول خودش جزء زشت‌ترین دخترهای ایلام بوده، اما حالا می‌تواند جزء مردان زیبای این خطه باشد... می‌گوید گواهی و مدارکش را که به این اسم تغییر می‌دهد، زندگی هم بهتر می‌شود... او می‌گوید: «همان‌موقع‌ها رفتم کارت پایان خدمت بگیرم، آتجا به من گفتند که باید به سربرازی بروی؛ یعنی گفتند بعد از عمل جراحی باید به خدمت بروی. من هم گفتم پس اصلا عمل نمی‌کنم و می‌خواهم همین‌طوری به زندگی‌ام ادامه بدهم. خلاصه بعد از دوندگی زیاد، کارت معافیت گرفتم. حالا دیگر وقت عمل اول بود... اما پول کوف؟ به هر دری زدم، بین وقتی می‌گویم به هر دری زدم، دلم برای خودم می‌سوزد... در تعویض‌روغنی کار کردم، پادوی رستوران شدم... اما فایده نداشت... به به‌بهزیستی رفتم و همه گفتند پول بلاعوض نمی‌توانیم بدهیم و برای همین ۹ میلیون وام گرفتم تا عمل اولم را انجام دادم. در عمل اول بیضه‌هایم را داخل کیسه‌هایش قرار دادند و آزاد کردند. ۲۴ ساله بودم که این عمل انجام شد. این عمل هزینه بالایی داشت، کسی نبود که حتی به‌ او دردم را بگویم. به یک سری از اقوام می‌گفتم که کمک‌کنند و می‌گفتند ما می‌توانیم، اما چون خانواده‌ات راضی نیستند کمک نمی‌کنیم. برای این وام یک خیر ضامنم شد و من قول دادم اقساط را به موقع پرداخت کنم... هفت ماه که دوره نقاش را داشتم، ۲۴ کیلو شده بودم. خیلی لاغر شده بودم و کسی نبود که کمک کند. در این مدت هیچ‌کدام از قسط‌ها را ندادم و حساب ضامن را بستند... دوباره کسی نبود که کمک کند... فکر می‌کنی راهی جز فروش کلیه مانده بود؟».

سیاوش کلیه‌اش را با گروه خونی O مثبت به ۱۳ میلیون تومان می‌فروشد و قسط‌هایش را می‌دهد. حالا بعد از این مصاحبه باید برای سونوگرافی از همان وضعیت کلیه نداشته به دکتر برود... او با یکی از ورزشکاران ایلامی می‌خواهد ازدواج کند، اما برای این ازدواج راه دشواری در پیش دارد... هزینه عمل نهایی او زیاد است و به‌تنهایی از پیشش برنمی‌آید. ۱۰ میلیون تومان می‌تواند زندگی‌اش را عوض کند... به او می‌گویم زنت را دوست داری؟ او می‌خندد و بعد از خوردن چای ادامه می‌دهد: «آره... خیلی». می‌گوید از او خواستم چادر سرش بکنند... به نقل از زنش می‌گوید چطور ممکن است منی که این‌همه مصائب زن‌بودن را از کشیده‌ام از او بخواهم چادر سرش کند؟ او نمی‌داند همه اینها به‌خاطر کشیدن همین مصائب است... برای اینکه من نگاه مردان ایلامی را به زنان غیرچادری دیدهام... اینجا شهر کوچکی است، اینجا شهر تنهایی است... دهلران از اینجا تنهاتر است... مسائل و مشکلات در آنجا بیداد می‌کند، کاش می‌شد برایش کاری کرد...».

فرصتی برای بیشتر حرف‌زدن باقی نمانده... اجازه عکس‌گرفتن هم نمی‌دهد. نزدیک راه خروج از او درباره خواهرهایش سؤال می‌کنم و سیاوش می‌گوید: «فراموششان کن... من هم همه را فراموش کرده‌ام...».

خبر

رئیس سازمان ثبت اسناد خبرداد:

**۲۴۰دفتربار**

**منفصل از خدمت می شوند**

● **شرق**: رئیس سازمان ثبت اسناد گفت: در شش‌ماهه گذشته، ۱۶ هزار مورد بازرسی از مجموعه سازمان ثبت و دفاتر اسناد رسمی انجام شده است. ۵۰۶ نفر هم مأمور به بازرسی شدند و تخلفاتی هم کشف شده است. رئیس سازمان ثبت اسناد اظهار کرد: ۱۵ نفر از دفترباران سلب صلاحیت دائم و ۲۲۵ نفر انقصال موقت داشتند. عمده تخلفات هم دریافت وجه اضافه بوده است.

احمد توپسرکانی در نشست خبری با خبرنگاران با اشاره به آرشوکردن اسناد گفت: در گذشته، کم‌شدن و سرقت پرونده‌ها و حتی آتش‌سوزی پرونده‌ها مشکلاتی را فراهم می‌کرد که اکنون این مشکلات رفع شده و فرایند ثبتی بدون کاغذ در حال اجراست. در همین راستا ۳۶۰ میلیون برگ از پرونده‌ها اسکن و به فایل الکترونیک تبدیل شده است. او از کاهش سه‌درصدی ازدواج و افزایش شش‌درصدی طلاق در کشور خبر داد.

توپسرکانی به آمار ثبت ازدواج اشاره کرد و گفت: در شش‌ماهه اول سال، ۳۵۱ هزار ازدواج ثبت شده که سه درصد کاهش داشته است. ۸۷هزارو ۳۸۰ مورد طلاق ثبت شده که شش درصد افزایش داشته است.

توپسرکانی ادامه داد: بیشترین طلاق‌های ثبت‌شده برای مردان و زنان مربوط به رده سنی ۳۰ تا ۳۴ سال است و به‌لحاظ جغرافیایی نیز بیشترین طلاق‌های ثبت‌شده مربوط به استان تهران است. وی افزود: بیشترین ثبت ازدواج با ۶۴ درصد مربوط به دیپلم و زیر دیپلم است. بارزترین علل طلاق هم با ۵۵/۰ درصد، عدم تفاهم، اعتیاد به مواد مخدر، مشروبات ... است.

توپسرکانی افزود: بیشترین طلاق‌های ثبت‌شده مربوط به سه سال اول زندگی است. ۸/۹ درصد طلاق‌ها مربوط به سال دوم و سوم زندگی است و سهم طلاق‌هایی با کمتر از یک فروش سال مانده بود؟».

وی به وصول معوقات بانکی اشاره و تصریح کرد: ۳۰هزارو ۹۱۴ میلیارد ریال از معوقات بانکی را وصول کردیم که ۷۲ درصد افزایش داشته است. توپسرکانی درباره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات گفت: میزان شرکت‌های ثبت‌شده در شش‌ماهه اول سال ۲۵هزارو ۸۱۶ مورد بوده که در مقایسه با سال گذشته ۱۰ درصد کاهش داشته است.

رئیس سازمان ثبت اسناد درخصوص طرح کاداستر نیز گفت: هشت‌هزارو ۵۲۹ کیلومتر راه‌آهن در سیستم کاداستر و بیش از ۲۵ هزار کیلومتر حریم راه‌آهن نیز در سیستم کاداستر ثبت شده است که به‌طورکلی مالکیت‌های راه‌آهن ثبت شده و امکان تجاوز وجود ندارد.

توپسرکانی درباره آمار ممنوع‌الخروج‌ها و ممنوع‌المعامله‌ها گفت: در شش‌ماهه امسال سه‌هزارو ۹۴۲مورد ممنوع‌المعامله بودند و هزارو ۲۹۳ نفر هم از این ممنوعیت خارج شدند. رئیس سازمان ثبت اسناد درخصوص تعداد ممنوع‌الخروج‌ها گفت: تعداد این افراد، ۹هزارو ۹۳ نفر بود که نسبت به سال گذشته ۲۱ درصد افزایش داشته و مشکل ممنوع‌الخروج‌بودن پنج‌هزارو ۲۱۷ نفر هم حل شده است.

|   |   |  |   |   |   |   |   |
|---|---|--|---|---|---|---|---|
|   |   |  | ۹ | ۶ | ۵ |   |   |
|   |   |  | ۴ |   | ۱ |   | ۶ |
|   |   |  |   | ۷ | ۹ |   | ۶ |
|   |   |  |   | ۲ | ۳ |   |   |
| ۴ | ۶ |  |   | ۲ |   | ۷ |   |
|   |   |  |   | ۴ |   | ۵ |   |
|   |   |  | ۷ | ۸ | ۳ |   |   |
|   |   |  | ۵ | ۴ | ۹ |   |   |
|   |   |  | ۷ |   |   |   |   |

|   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۴ |   | ۷ |   | ۱ | ۵ | ۲ |
|   | ۷ |   | ۲ | ۵ | ۸ |   | ۳ |
| ۲ |   | ۶ |   | ۸ |   | ۹ |   |
| ۳ | ۶ | ۱ | ۲ |   | ۴ |   |   |
|   |   |   | ۳ | ۷ | ۱ |   |   |
|   |   |   | ۵ | ۴ | ۶ | ۳ |   |
| ۹ | ۷ | ۸ | ۱ |   |   |   |   |
|   | ۲ | ۴ |   | ۶ |   |   |   |
|   |   |   | ۵ |   |   |   |   |

**سودوکو سخت ۱۹۵۳**

**قانون‌های حل جدول سودوکو:**

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.
۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

**سودوکو ۱۹۵۳**

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عدد‌های بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۴ | ۳ | ۶ | ۲ | ۸ | ۱ | ۷ | ۹ | ۵ |
| ۹ | ۷ | ۱ | ۸ | ۵ | ۲ | ۴ | ۳ | ۶ |
| ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ |
| ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ |
| ۵ | ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ |
| ۲ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ |
| ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۴ |
| ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ |
| ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ |

**حل سودوکو سخت ۱۹۵۳**

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۳ | ۶ | ۲ | ۸ | ۱ | ۷ | ۹ | ۵ | ۴ |
| ۹ | ۷ | ۱ | ۸ | ۵ | ۲ | ۴ | ۳ | ۶ |
| ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ |
| ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ |
| ۵ | ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ |
| ۲ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ |
| ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۴ |
| ۳ | ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ |
| ۶ | ۴ | ۷ | ۹ | ۸ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ |

**جدول ۲۹۵۶**

|    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |
|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|
| ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱  | ۵  | ۹  | ۳  | ۷  | ۲  | ۶  | ۸  | ۴  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۲  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  |
| ۳  | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  |
| ۴  | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ |
| ۵  | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ |
| ۶  | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ |
| ۷  | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ |
| ۸  | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ |
| ۹  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱۰ | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  |
| ۱۱ | ۴  | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  |
| ۱۲ | ۵  | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  |
| ۱۳ | ۶  | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  |
| ۱۴ | ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  |
| ۱۵ | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  |